

ضرورت‌های ساختاری مدیریت سیاسی سرزمین و شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی

حمید عباداللهی

در ادبیات ایران‌شناسی شکل‌بندی اجتماعی ایران پیشاسرمایه‌داری برحسب گفتمان‌های فئودالیسم، آسیائیسم (شیوه تولید آسیایی) و پاتریمونالیسم (رویکرد وبرگرایان) مفهوم‌یابی شده است. در دوگفتمان نخست، کلیت جامعه و اقتصاد عصر صفوی فاقد منطقی اقتصادی مجزا و تابع اقتصاد روستایی است، و درگفتمان سوم، ایران آن عصر در سایه حضور نظام پاتریمونالی (به‌عنوان یک عنصر سیاسی) تعریف می‌شود. در هر سه گفتمان، کلیت جامعه و اقتصاد ایران عصر صفوی، از روی مفهوم فئودالیسم غربی (در شکل سلبی یا ایجابی)، و یا از روی مفهوم عقلانیت غربی (در شکل سلبی)، مفهوم‌یابی می‌شود، به طوری که در آن‌ها به ترتیب مفاهیم «فئودالیسم» و «عقلانیت غربی» کارکرد روش‌شناختی «نمونه آرمانی» را به عهده دارند. این مقاله در گام نخست با انتقاد از رویکردهای فوق و در گام بعد با عنایت به نقائص تئوریک موجود در ادبیات ایران‌شناسی سعی دارد در چارچوب رویکرد مارکسیسم ساختارگرا و با تعریف ساختارگرایانه از ایران عصر صفوی مفهومی مستقل از شکل‌بندی اجتماعی ایران آن عصر ارائه دهد. در چنین تعریفی، ویژگی‌های ساختاری ایران عصر صفوی تعیین‌کننده مفهوم ایران آن عصر است. ساختاری که در آن چندین شیوه تولید در یک مفصل‌بندی^۱ «پویا» خصلت‌های سیال ایران آن عصر را تعیین می‌کردند. با چنین تعریف ساختارگرایانه‌ای، ویژگی‌های متمایز سده نخست و دوم ایران عصر صفوی تجلیات پویایی‌های مفصل‌بندی شیوه‌های تولید در سده نخست و دوم است.

1. articulation

مفاهیم کلیدی: ایران عصر صفوی، فنودالسم، آسیائیسیم، شیوه تولید آسیایی) مارکسیسم ساختارگرا، مفصل‌بندی شیوه‌های تولید.

مقدمه

عصر صفوی در بررسی تاریخ اجتماعی ایران، به‌عنوان دوره‌ای نسبتاً طولانی مدت، از اهمیت بسیاری برخوردار است. این اهمیت به‌ویژه از آن‌جا ناشی می‌شود که آن دوره به‌دلیل طولانی بودن می‌تواند ساختارهای شکل گرفته در بطن جامعه ایرانی را منعکس نماید. اهمیت این دوره تاریخی باعث شده است تا ایران‌شناسان مختلف با نگاه‌های نظری متفاوت بر این دوره متمرکز شده و قرائت‌های متفاوتی از کلیت تاریخ اجتماعی ایران ارائه دهند.

این مقاله، در گام نخست، به بررسی اجمالی بنیان‌های نظری و معرفت‌شناختی قرائت‌های ارائه شده در خصوص ایران عصر صفوی پرداخته، و در گام بعد به دنبال ارائه تفسیری متفاوت از تاریخ اجتماعی ایران عصر صفوی است. رویکرد مورد استفاده در این مقاله رویکرد مارکسیسم ساختارگراست تا با کاربست آن ساختارهای پنهان موجود در عصر صفوی مورد بررسی قرار گیرد. همچنین، این رویکرد امکان اجتناب از نقائص موجود در مطالعات پیشین (تجربه‌گرایی، ذات‌گرایی، تقلیل‌گرایی، روش‌شناسی مقایسه‌ای، تعریف ایجابی / سلبی از ایران سده‌های میانه بر مبنای مفهوم غرب سده‌های میانه) را فراهم می‌سازد. کاربست رویکرد مارکسیسم ساختارگرا برای خوانش ایران عصر صفوی با فرض این گزاره‌ها انتخاب شده است: تفاوت ایران میانه با غرب میانه، اجتناب از تعریف (سلبی یا ایجابی) ایران میانه بر مبنای مفهوم «غرب میانه»، کنار گذاردن سنت شرق‌شناسانه بی‌توجهی نظری به جامعه عشایری و تأثیرات آن بر شکل‌بندی اجتماعی ایران پیشاسرمایه‌داری، گذر از لایه رویین تجربی (داده‌های تاریخی) برای دست‌یابی به ساختار ایران عصر صفوی و سیال و پویا دیدن ساختار اجتماعی ایران عصر صفوی.

کاربرد نظریه مارکسیسم ساختارگرا در بررسی شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی نشانگر آن است که همواره مفصل‌بندی (همزیستی) پویایی مابین اجتماعات عشایری (ایلی)، دهقانی و شهری (خرده‌کالایی شهری) وجود داشته است (برای مثال، نگاه کنید به: فوران، جان، ۱۳۷۷)^۱. با بررسی این مفصل‌بندی می‌توان خصلت‌های ساختاری متفاوتی را برای سده‌های

۱. جان فوران در بخش‌هایی از تحلیل‌های خود از مارکسیسم ساختارگرا (در قالب رویکرد مردم‌شناسی اقتصادی) برای شناسایی نیروهای اجتماعی-سیاسی موجود در تاریخ ایران سود برده است؛ نیروهای اجتماعی سیاسی‌ای که از نظر فوران همواره مقاومت‌هایی را در مواجهه با سرمایه بین‌المللی تولید

شانزدهم و هفدهم میلادی شناسایی کرد. در واقع، از نگاهی ساختارگرایانه، ایران عصر صفوی تا زمان تثبیت حاکمیت شاه عباس اول از گونه خاصی از مفصل‌بندی خرده ساختارهای سه‌گانه^۱ برخوردار بوده و از آن زمان به بعد این خصلت‌یابی مفصل‌بندی شکلی متفاوت به خود می‌گیرد. با عنایت به این نکته، مقاله حاضر اساساً در دو بخش تنظیم شده است: ساختار دولت صفویه و شکل‌بندی اجتماعی ایران در سده شانزدهم میلادی و ساختار دولت صفویه و شکل‌بندی اجتماعی ایران در سده هفدهم میلادی. در این دو سده، موقعیت خرده‌ساختارهای سه‌گانه، به لحاظ «تابعیت یا تسلط»، دچار تغییراتی می‌گردد و این امر بر کلیت شکل‌بندی اجتماعی ایران آن عصر اثرات قابل توجهی می‌گذارد.

بخش نخست این مقاله به معضله‌گفتمان‌های حاکم بر سنت مطالعات ایران‌شناسی و اثرات معرفت‌شناختی آن‌ها اختصاص دارد و در نهایت برای اجتناب از اثرات مخرب این گفتمان‌ها الگوی ساختارگرایانه تحلیل ارائه می‌شود.

طرح مسئله

ایران عصر صفوی در ادبیات ایران‌شناسی به صور مختلف مفهوم‌یابی شده است. بیشتر این مفهوم‌یابی‌ها حول انگاره سلطانیسم / آسیائیسم و بخشی از آن‌ها با توجه به ایده فتودالیسم صورت گرفته است. بررسی انتقادی این مطالعات نشان می‌دهد «روش‌شناسی مقایسه‌ای» قالب اصلی تعریف ایران عصر صفوی است. در کاربرد این روش‌شناسی، «غرب میانه» نقشی کلیدی

→ کرده‌اند. در حقیقت، فوران رویکرد مارکسیسم ساختارگرا (رویکرد «مردم‌شناسی اقتصادی») را در ارتباط با دو رویکرد «توسعه وابسته» و «نظام جهانی» مورد استفاده قرار داده است و همین امر باعث شده است تا در تحلیل‌های وی نظریه مارکسیسم ساختارگرا و نظریه مفصل‌بندی شیوه‌های تولید عمیقاً برای تحلیل ساختار دولت، روابط اجتماعی و نظام اقتصادی ایران عصر صفوی مورد استفاده قرار نگیرد. فوران در کتاب خود تنها به وجود جامعه شهری و اجتماعات عشایری و روستایی در عصر صفویه اشاره کرده است و بررسی وی از عصر صفویه فاقد تحلیل «نحوه مفصل‌بندی» این سه نوع اقتصاد و اجتماع و تأثیر آن بر ساختار اقتصادی-اجتماعی و سیاسی است. در مقابل، مقاله حاضر سعی دارد با تمرکز بر کاربرد رویکرد مارکسیسم ساختارگرا تبعات مفصل‌بندی‌های شیوه‌های تولید در عصر صفوی بر ساختار دولت، لایه‌های اجتماعی و نظام اقتصادی کشور را مورد تحلیل قرار دهد. بدین ترتیب، دو نوع مفصل‌بندی برای دو سده نخست و دوم عصر صفوی مورد شناسایی قرار گرفته است که در بخش‌های آتی مقاله به تفصیل به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱. این سه خرده ساختار که مفصل‌بندی آن‌ها خصلت‌های متفاوتی به کلیت شکل‌بندی اجتماعی ایران می‌بخشید عبارت بودند از: اقتصاد خرده‌کالایی شهری و اجتماع ناشی از آن، اقتصاد و اجتماع دهقانی، اقتصاد و اجتماع ایلیاتی.

داشته و مفاهیم مورد نیاز برای فهم ایران عصر صفوی را فراهم ساخته است؛ لذا نتیجه کاربست این روش‌شناسی مفهوم‌یابی «سلبی» و یا «ایجابی» از ایران عصر صفوی با توجه به نمونه آرمانی «غرب میانه» است.

مفهوم‌یابی‌های ناشی از روش‌شناسی مقایسه‌ای، چه سلبی و چه ایجابی، مبتنی بر نوعی ذات‌گرایی (سیاسی و یا اقتصادی) هستند، که بر حذف و فروگاهی بسیاری از ویژگی‌های ایران آن دوره به‌منظور برجسته‌سازی خصائص دیگر ایران عصر صفوی دلالت دارند. ذات‌گرایی سیاسی بر فروگاهی تمامی خصائص شکل‌بندی ایران عصر صفوی به تبعات قدرت شاه / سلطان و یا بوروکراسی دولتی، و ذات‌گرایی اقتصادی بر تقلیل کلیت شکل‌بندی به تبعات ثانویه اقتصاد فتودالی دلالت دارد. در واقع، بنابر انگاره ذات‌گرایانه، کلیت شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفویه می‌بایست از درون یک «وحدت ساده اولیه» (= یک شیوه تولید خاص، یا اراده شاه / سلطان) بیرون آمده و ناشی از رشد و گسترش آن باشد.

مطالعات ایران عصر صفوی، علاوه بر ویژگی‌های فوق، در چارچوب معرفت‌شناسی تجربه‌گرا صورت گرفته است. این تجربه‌باوری باعث شده است تا ذات‌گرایی و خصلت‌یابی سلبی / ایجابی ایران عصر صفوی از روی غرب میانه با تسلط معرفت‌شناسی تجربه‌گرا مستتر شده و داده‌های تاریخی - تجربی، ادعاها و نتایج برآمده از آن مطالعات را به لحاظ نظری، روش‌شناختی و تجربی موجه جلوه دهد. در حقیقت اصل معرفت‌شناختی «تقدم نظریه بر مشاهده (تجربه)»، به گونه‌ای ناخودآگاه محققان ایران عصر صفوی را به گزینش داده‌های تجربی - تاریخی خاص جهت تأیید نظریه پنهانشان سوق داده است؛ و دقیقاً به همین دلیل است که همه آن‌ها، با وجود تفاوت در ادعا، مدعی تأییدشدگی ادعاهایشان با داده‌های تجربی هستند.

در نهایت باید خاطر نشان ساخت که تجربه‌گرایی، ذات‌گرایی و روش‌شناسی مقایسه‌ای همگی در خدمت یک الگوی تحلیلی «غایت‌شناسانه» قرار دارند (ولی، ۱۳۸۰)؛ که بر مبنای آن در نهایت سعی می‌شود ویژگی‌های عصر صفویه با خصلت‌های ایران سده اخیر همخوان و همگون جلوه داده شود. اگر ایران سده اخیر با مفاهیم انقلاب بورژوازی، استبداد و یا پاتریمونیالیسم خصلت‌یابی می‌شود، سعی می‌شود در ایران عصر صفوی ریشه‌های این ویژگی‌ها (فتودالیسم، سلطانیسم و یا بوروکراسی سنتی) برجسته‌سازی شود. در این مطالعات، ایران عصر صفوی شکل پیشین ایران زمان حال بازنمایی می‌شود تا در خدمت مفهوم‌یابی ایران سده کنونی باشد. در حقیقت، این مطالعات به گونه‌ای غیر مستقیم در خدمت فهم ایران سده اخیر بوده و به همین اعتبار چیزی جز «غایت‌شناسی زمانه حال» نمی‌باشند.

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، حاکمیت معرفت‌شناسی تجربه‌گرا، انگاره «ذات‌گرایی»، روش‌شناسی «مقایسه‌ای» و الگوی «غایت‌شناسانه تحلیل» بر مطالعات ایران پیش‌اسرمایه‌داری و ازجمله ایران عصر صفوی باعث شده است تا این مطالعات فاقد توان نظری و روش‌شناختی لازم برای شناسایی ایران عصر صفوی باشند. گفتمان‌های فتودالیسم، آسیائیسیم و پاتریمونیالیسم گفتمان‌هایی برآمده از سنت شرق‌شناسی غرب و در خدمت مفهوم‌یابی غرب بوده‌اند (سعید، ۱۳۷۷) و کاریست آن‌ها برای فهم شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی ناکارآمد خواهد بود. بررسی خصلت‌ها و پویایی‌های دو سده نخست و دوم ایران عصر صفوی دلالت بر آن دارد که ایران آن دوره را نمی‌توان به تنهایی در چارچوب یکی از گفتمان‌های فتودالیسم، آسیائیسیم (شیوه تولید آسیایی) و یا پاتریمونیالیسم مفهوم‌یابی کرد. ایران دوره صفوی دارای ویژگی‌هایی است که می‌تواند به شکل اثباتی هریک از گفتمان‌های مورد بحث را تأیید و در همان زمان همان گفتمان‌ها را رد نماید. این گفتمان‌ها تنها توان معناسازی از برخی جنبه‌های ایران عصر صفوی را داشته و ناتوان از فهم جنبه‌های دیگر ایران آن عصر می‌باشند. قدرت کاریزماتیک و متمرکز برخی از شاهان صفوی (اسماعیل اول، عباس اول) در کنار ضعف برخی از آن‌ها (سلطان محمد خدابنده)، ساختار ایلپاتی دولت صفوی در سده نخست (تا تثبیت حاکمیت شاه عباس اول) و ساختار غیر ایلپاتی دولت صفوی در سده دوم (از زمان تثبیت حاکمیت شاه عباس اول تا اضمحلال سلسله صفوی)، ساختار ایلپاتی و غیر متمرکز ارتش در سده نخست و غیر ایلپاتی و متمرکز آن در سده دوم، گسترش و کاهش مالکیت شاهی به نفع یا ضرر ایلات قزلباش (شاه عباس اول و دوم / اسماعیل اول و طهماسب)، کم‌رشدی شهرهای عصر صفوی در سده نخست و رشد قابل توجه آن‌ها در سده دوم و بسیاری دیگر از ویژگی‌های عصر صفوی نشانگر ناتوانی دستگاه‌های مفهومی فتودالیسم، آسیائیسیم و یا پاتریمونیالیسم در معناسازی ابعاد و جنبه‌های گاه به ظاهر متناقض عصر صفوی است. در حقیقت، چنان‌چه بررسی ایران عصر صفوی از دریچه هریک از دستگاه‌های مفهومی فتودالیسم، آسیائیسیم و یا پاتریمونیالیسم صورت پذیرد ویژگی‌های متناقضی در ساختارهای اقتصادی اجتماعی و سیاسی ایران عصر صفوی یافت خواهد شد. این تناقضات نه در ایران عصر صفوی، بلکه در ابزارهای مفهومی است که برای فهم ایران آن عصر به کار گرفته می‌شود. آن‌ها ابزارهایی هستند که در سنت شرق‌شناسی و برای «تعریف سلبی غرب» تولید شده‌اند، لذا از فهم ساختارهای اقتصادی اجتماعی و سیاسی ایران عصر صفوی ناتوان خواهند بود.

همان‌طوری که ملاحظه شد، مسئله مورد پژوهش در این مقاله شناسایی محدودیت‌های

پروبلماتیک^۱) مفهوم‌یابی‌های آسیایی، فئودالی^۲ و پاتریمونالی از ایران عصر صفوی و تلاش برای رهایی (گسست معرفت‌شناختی)^۳ از آنها و ارائه تفسیری نو از ایران آن عصر با الهام از رویکرد مارکسیسم ساختارگراست. مارکسیسم ساختارگرا با تأکید بر این نکته که علم در چارچوب‌های مفهومی رشد می‌کند، توأمان بر امکانیت و محدودیت‌های معرفت‌شناختی علم اشاره دارد. آلتوسر با ادعای رهایی «مارکس (واقعی)» از «مارکس (کاذب)» در پی شناساندن «گفتمان واقعی مارکس» بود. به اعتقاد وی، بخشی از نوشته‌های اولیه مارکس حامل گفتمان‌های قبل از مارکس (ایده‌آلیسم، اومانیزم، تجربه‌گرایی و اکونومیسم) بود، و این در حالی است که «گفتمان مارکس واقعی» هیچ‌یک از گفتمان‌های فوق نیست. بدین ترتیب، آلتوسر به مارکسیسم جبرگرایی اقتصادی، مارکسیسم تجربه‌گرا، مارکسیسم اگزیستانسیالیستی و مارکسیسم اومانستی، با این ادعا که هیچ‌یک از آنها حامل انقلاب معرفت‌شناختی مارکس و «گفتمان مارکس واقعی» نیستند حمله می‌کند. نقد تجربه‌باوری، نقد برداشت علی یکسویه (ذات‌گرایانه) و دیالکتیکی از رابطه روبنا و زیربنا، و در مقابل طرح ایده «علیت ساختاری»^۴، ایده مفصل‌بندی و تعیین چند جانبه (ساختاری) از مهم‌ترین نکات مورد تأکید در مارکسیسم ساختارگراست که امکان گسست معرفت‌شناختی از پروبلماتیک‌های غیرمارکسی (ایده‌آلیسم، اومانیزم، تجربه‌گرایی و اکونومیسم) را فراهم می‌سازد.

۱. problematic، نشان‌دهنده افق اندیشه است: «شکلی است که مسائل باید در آن طرح شوند». پروبلماتیک زبان و مفاهیمی را که در مقطع تاریخی خاصی در دسترس اندیشه هستند محدود می‌کند؛ و سرانجام پروبلماتیک عبارت است از «شرط مطلق و قطعی امکان‌پذیری» یک «ساختار نظری معین» (لجنت، ۱۳۷۷: ۶۶). در واقع، مقصود آلتوسر از اصطلاح پروبلماتیک ساخت نظری معین و روشن از چارچوب‌های مفهومی است که اشکال و صور طرح مسائل را تعیین می‌کند. (آلتوسر و بالیار، ۱۹۷۰: ۶۷؛ در توسلی، ۱۳۶۹: ۱۸۳). بنابراین، علم فقط می‌تواند در عرصه و در افق یک ساخت نظری معین به طرح پرسش‌ها بپردازد. یعنی در درون پروبلماتیک آن علم که تعیین‌کننده و شرط مطلق و معین امکان‌پذیر بودن آن علم است (آلتوسر، ۱۹۶۹: ۲۵۴؛ در توسلی، ۱۳۶۹: ۱۸۳).
۲. برای نقد عمیق‌تر از پروبلماتیک مارکسیسم ارتدوکس ایرانی، نگاه کنید به: عباداللهی، ۱۳۸۴؛ توسلی و عباداللهی، ۱۳۸۲.
۳. گسست معرفت‌شناختی بر جدایی و فاصله از پروبلماتیک موجود تأکید دارد و در همان زمان، خصیلت «باز بودن» علم را به نمایش می‌گذارد. آن، نشانگر رویکرد آلتوسر به علم و ایدئولوژی و نقطه جدایی آن دو از یکدیگر، یا به عبارتی، لحظه گذر از دانش ایدئولوژیک به دانش علمی و نماد پیشرفت دانش است.
۴. علیت ساختاری (structural causality) با علیت خطی (linear causality) و علیت نمایشی (expressive causality) متفاوت است: در علیت خطی اثر یک عنصر بر عنصر دیگر مطرح می‌شود و علیت نمایشی نیز بر آثار کل بر اجزایش به‌عنوان تجلیات آن کل دلالت دارد (راتگور، ۱۹۸۵: ۳۲۵).

مقاله حاضر بر آن است تا با الهام از اصول مارکسیسم ساختارگرا محدودیت‌های معرفت‌شناسانه، نظری و روش‌شناسانه مطالعات پیشین در مورد ایران عصر صفوی را مورد شناسایی قرار داده و در ادامه تحلیلی مبتنی بر اصول مارکسیسم ساختارگرا از شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی ارائه دهد. این مقاله، به دلیل کاربردی بودن بحث، به دنبال ساختارهایی است که در ورای تجربه قرار دارند؛ چراکه بنا بر مارکسیسم ساختارگرا «همسان‌انگاری تجربه تاریخی با واقعیت» (تجربه‌گرایی)، مانع از شناخت و ناهماهنگی با معرفت‌شناسی مارکس است (لچت، ۱۳۷۷: ۶۷). ساختارها همان تجربه تاریخی نیستند، بلکه در ورای این تجارب قرار دارند و با تحلیل ساختارگرایانه به دست می‌آیند.^۱ این مقاله به دلیل اتکا به مارکسیسم ساختارگرا از خصلت ذات‌گرایی نیز برحذر خواهد بود. تحلیل مبتنی بر مارکسیسم ساختارگرا به دلیل تأکید بر ساختار و علیت ساختاری (به جای علیت جبری)، شکل‌بندی اجتماعی را بسط یک «وحدت ساده اولیه» (= یک شیوه تولید خاص، یا اراده شاه / سلطان) نمی‌داند. همچنین، مقاله حاضر، با عنایت به نتایج کاربرد روش‌شناسی مقایسه‌ای، از مفاهیمی که با مرکزیت مفهوم «غرب میانه» تولید شده‌اند استفاده نخواهد کرد؛ و در عوض سعی خواهد کرد تا ساختارهای درونی ایران عصر صفوی را به دور از مقایسه آن با غرب میانه معنا سازی نماید. در این الگو، شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی ساختاری کلان است که خود از پویایی خرده‌ساختارهای درونی اش وجود می‌یابد. این خرده ساختارها پیشاپیش وجود داشته و آن‌ها را نمی‌توان با الگوی ذات‌انگاران تبعات ثانویه خرده ساختارهای دیگر دانست. اقتصاد زراعی و جامعه دهقانی مبتنی بر آن، اقتصاد خرده‌کالایی شهری و اجتماع ناشی از آن، به همراه جامعه عشایری، سه خرده ساختاری هستند که پویایی‌های مفصل‌بندی آن‌ها شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی، به مثابه ساختار کلان، را تعیین می‌کنند. تفاوت‌های شکل‌بندی

۱. آلتوسر در تشریح نظریه شناخت ویژه مارکس (پیر)، بر جدایی شناخت از ابژه واقعی تأکید می‌کند. از نظر او، ویژگی اساسی علم، که آن را از ایدئولوژی متمایز می‌کند، همین نکته است؛ چراکه خاصیت ایدئولوژی آن است که فرض را بر آن می‌گذارد که شناخت یا اندیشه‌ها از نحوه موجودیت چیزها حاصل می‌شود. خواه این «چیزها» کار خدا باشد، چنان‌که در دین می‌بینیم، یا کار انسان، آن‌گونه که در فلسفه روشنگری به چشم می‌خورد. خلاصه آن‌که ایدئولوژی بدهت (دروغین) چیزها را می‌پذیرد؛ پرسیدن را منع می‌کند. و از ساختن موضوع شناخت می‌پرهیزد (لچت، ۱۳۷۷: ۶۸). بنابراین، مارکسیسم تجربه‌گرا و هگل‌گرا هر دو چیزی جز ایدئولوژی در لباس مارکسیسم نخواهند بود، چراکه هر دوی آن‌ها بر «بی‌واسطگی امر واقع» و در نتیجه بر «وحدت شناخت و ابژه واقعی» تأکید می‌ورزند. در واقع، از آن‌جا که در مارکسیسم تجربه‌گرا و هگل‌گرا شناخت به ترتیب با تجربه و با ایده یکسان فرض می‌شوند، لذا آن‌ها فاقد معرفت‌شناسی مارکسی و در نتیجه چیزی جز ایدئولوژی نیستند.

اجتماعی ایران عصر صفوی در سده نخست و دوم تنها با بررسی نحوه مفصل‌بندی سه خرده‌ساختار مورد بحث و جابه‌جایی آن‌ها در سطوح سیاسی و اقتصادی قابل فهم می‌باشد.

ساختار دولت صفویه و شکل‌بندی اجتماعی ایران در سده پانزدهم میلادی

ایران عصر صفوی اساساً بر بازمانده‌های دولت‌های قراقویونلو، آق قویونلو و در تضاد و کشمکش جدی با دولت‌های عثمانی در غرب و ازبک‌ها در شرق شکل گرفت. در واقع، دولت صفوی دولتی بود که در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی در حوزه تمدنی شمال غرب ایران و در نتیجه پویای‌های اجتماعات ساکن در منطقه آذربایجان و قفقاز، شمال عراق کنونی، شمال و شمال شرق سوریه و جنوب، مرکز و شرق ترکیه کنونی تأسیس شد (سومر، ۱۳۷۱؛ روملو؛ ۱۳۴۹؛ مزای، ۱۳۶۳؛ هینس، ۱۳۶۲؛ رید، ۱۹۸۳؛ اسمیت، ۱۹۷۸). این اجتماعات عمدتاً ایلات و عشایر رمه گردان و کوچ‌رو بودند که بیلاقات و قشلاقات آن‌ها در سرحدات دولت‌های مختلف آن زمان (دولت‌های آق قویونلو، ممالیک و عثمانی) واقع شده و در نتیجه، همواره در تضادها و کشمکش‌های جدی با این دولت‌ها بودند. این ایلات در فرایند زمانی نسبتاً طولانی و پرتنش و در قالب گرایش‌های مذهبی به سوی دولت نو تأسیس صفوی در شرق جذب شده و بنیان دولت قوی را گذاشتند که بیش از دو قرن در محدوده‌های بزرگ حکمرانی کرد (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۶۴؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۳۴؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۷؛ قمی، ۱۳۵۹-۱۳۶۳: ۴۹؛ روملو، ۱۳۴۹؛ خواندمیر، ۱۳۷۰). سهم ایلات و عشایر مورد بحث در شکل‌گیری شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی آن‌چنان مهم و قابل توجه بود که دولت صفوی را حداقل تا زمان شاه‌عباس می‌توان «دولتی ایلپاتی» قلمداد کرد.

ایلاتی که نقش اساسی در شکل‌گیری دولت صفویه داشتند عبارت بودند از ایل استاجلو، افشار، تکلو، ذوالقدر، روملو، شاملو، قاجار، جلالی، قرمانلو و ترکمان (شامل ایل موصللو و ایل پرناک) (سومر، ۱۳۷۱: ۲۸ و ۵۶؛ رازنهان، ۱۳۷۴: ۱۰۱-۱۱۵؛ هینس، ۱۳۶۲: ۲۱). این ایلات و ساختار درونی آن‌ها حداقل تا زمان شاه‌عباس اول، استخوان‌بندی اصلی دولت صفوی را تشکیل می‌داد؛ به طوری که گسترش قلمرو دولت صفویه خصوصاً به طرف آناتولی به وسیله نیروی نظامی این ایلات صورت می‌گرفت و حتی پس از پوستن مناطق جدید به قلمرو دولت صفویه توسط این ایلات «اداره سیاسی و اقتصادی» می‌شد. در حقیقت، سده نخست عصر صفوی با تسلط^۱ «سطح سیاسی جامعه عشایری» بر ساختار دولت و شکل‌بندی اجتماعی ایران

۱. معنای «مسلط بودن» یا «تسلط» یکی از سطوح عبارت است از آن‌که عملکرد کل (در این جا کل

قابل شناسایی است، چراکه هم نیروی نظامی گسترش امپراتوری صفوی را تولید می‌کرد و هم مدیریت سیاسی - اقتصادی محدودۀ سرزمینی ایران را بر عهده داشت^۱. در تحلیل دلایل فعالیت پویای این ایلات که نهایتاً به اتحاد آن‌ها تحت لوای رهبری شاه اسماعیل و شکل‌گیری دولت صفوی منتهی شد، باید به تضادهای موجود از اواخر دورۀ مغولان تا زمان شکل‌گیری دولت صفوی در محدوده جغرافیایی ترکیه کنونی، شمال عراق و سوریه فعلی و شمال ایران و جمهوری آذربایجان کنونی اشاره کرد. این تضادها و کشمکش‌ها طی ۲۵۰ سال به گونه‌ای بود که از سویی این ایلات و قبایل را به پذیرش قرائت‌های جنگ طلبانه از اسلام سوق داد و از سوی دیگر آن‌ها را به نیروهای سیاسی فعال در محدوده مورد بحث تبدیل کرد.

بررسی ساختار دولت صفوی از زمان تأسیس تا تثبیت حاکمیت شاه عباس اول حاکی از آن است که محدوده سرزمینی ایران توسط نیروی اداری سیاسی و نظامی برآمده از درون جامعه عشایری (ایلات مؤتلف قزلباش) مدیریت سیاسی اداری و اقتصادی می‌شد. سرزمین ایران در این سده بین ایلات قزلباش تقسیم شده بود و فعالیت‌های این ایلات در شکل‌گسترش بیرونی (جنگ با دولت‌های عثمانی یا ازبک) می‌توانست هم‌زمان محدوده‌های سرزمینی ایران را بسط داده و در عین حال میزان مایملک‌های ایلات مؤتلف را افزایش دهد. هنگامی که امکان یا توان گسترش بیرونی وجود نداشت، گسترش درونی (کشمکش و جنگ بین ایلات مؤتلف) رخ می‌داد. سده نخست تا زمان حاکمیت شاه عباس اول علاوه بر موارد گسترش بیرونی (جنگ با ترکان عثمانی و ازبک‌ها)، مملو از موارد گسترش درونی است؛ به طوری که این گسترش درونی می‌توانست تا سرحد فروپاشی امپراتوری صفوی پیش برود (نمونه جنگ داخلی بین ایلات که به حاکمیت شاه عباس اول منتهی شد).

در علت‌یابی فعالیت مستمر سطح سیاسی اداری جامعه عشایری برای تسلط بر دولت و گسترش بیرونی و گاه درونی، باید به تصاحب انرژی اقتصادی‌ای اشاره کرد که از ناحیه اقتصاد و اجتماع زراعی در قالب مالکیت اقطاع و تیولات (و دیگر اشکال مالکیتی) به دست می‌آمد. این انرژی اقتصادی تنها با ارتقای موقعیت و تثبیت قدرت ایل در ساختار سیاسی اداری حاکمیت امکان‌پذیر بود. در حقیقت، بدون توجه به اقتصاد زراعی و مازاد استحصال شونده از آن (در قالب اشکال مالکیتی)، نمی‌توان میل فزاینده سطح سیاسی ایلات به تسلط بر دولت و

۱- شکل‌بندی اجتماعی ایران) تابعی از قوانین خاص سطح مسلط (نیروهای سیاسی اداری جامعه عشایری) است.

۱. استفاده از نیروی نظامی - ایلی هر ایلی با بخشش منابع بسیاری به آن ایل همراه بود و این امر همواره می‌توانست مخالفت‌های جدی ایلات دیگر را در پی داشته باشد.

کلیت شکل‌بندی اجتماعی ایران سدهٔ نخست و حتی گسترش بیرونی و درونی این ایلات را مورد بحث و بررسی قرار داد.

بررسی دقیق‌تر ساختار دولت صفوی در سدهٔ نخست نشانگر آن است که ساختار ایلیاتی دولت صفوی ساختاری پیچیده و متشکل از خرده ساختارهای مرتبط با یکدیگر بود. اگر ساختار ایلیاتی دولت صفوی را ساختار کلان قلمداد کنیم، ائتلاف‌های پویای بین ایلی (برای مثال، ائتلاف استاجلوه‌ها و افشارها از یک‌سو، و ائتلاف تکلوه‌ها و ترکمانان از سوی دیگر در دورهٔ شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده) خرده ساختارهای درون آن به‌شمار می‌رفتند. این ائتلاف‌های بین ایلی (به‌مثابهٔ خرده ساختارهای درون دولت ایلیاتی)، خود از ائتلاف‌های پویای درون ایلی ناشی می‌شدند. در واقع، در درون هر ایل، چندین زیربخش و در درون هر زیربخش اجزای ریزتر (تا اوبه) جای داشت. دولت ایلیاتی سدهٔ نخست عصر صفوی به‌مثابهٔ ساختاری که ائتلاف‌های بین ایلی و درون ایلی پویا را به نمایش می‌گذاشت، به‌دلیل ماهیت ائتلافی‌اش همواره دچار تحولات و پویایی‌هایی بود. این پویایی‌ها ناشی از رقابت مابین ایلات (و رقابت درون ایلات) برای تصاحب جایگاه مناسب در ساختار حکومتی بود که می‌توانست تصاحب تیولات، اقطاع و والی‌گری‌های بیشتر را در پی داشته باشد.

میل نمایندگان سیاسی-اداری ایلات به تصاحب انرژی اقتصادی تولیدی در بخش اقتصاد و اجتماع دهقانی در قالب تیولات، اقطاع و والی‌گری‌ها، تضادی را در درون و در بین ایلات تولید می‌کرد که آن‌ها را مجبور به ائتلاف درون و بیرون ایلی می‌نمود. «ساختار غیر متمرکز اجتماع ایلی» مانع از آن می‌شد تا بخشی از یک ایل و حتی تنها یک ایل به تنهایی عملکردی یک‌جانبه داشته باشند. در حقیقت، منطق «تضاد» (تضاد درون ایلی و مابین ایلی)، منطق تعاملات ایلات صفوی برای ساخت‌دهی به دولت صفوی در سدهٔ نخست بود. بر مبنای این منطق، درون ایلات و مابین ایلات ائتلاف‌هایی صورت می‌گرفت تا با اتکای به آن‌ها موقعیت‌های سیاسی ادار و به تبع آن موقعیت‌های اقتصادی برتری نصیب ائتلاف گردد. خواست تصاحب مازاد از اقتصاد دهقانی (و اقتصاد خرده‌کالایی شهری) در قالب رقابت پویای درون و بیرون ایلی برای تصاحب جایگاه برتر در ساختار حاکمیت نهایتاً با تسلط یک ائتلاف بر ائتلاف دیگر پایان می‌پذیرفت. لیکن این تسلط و تابعیت ناشی از آن موقت بود؛ و آن‌گاه که شکننده می‌نمود دچار ساختارشکنی می‌گردید. این امر به‌ویژه در مواقع ضعف جسمی و یا مرگ شاهان با آغاز مجدد کشمکش و شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید نمایان می‌شد؛ چراکه به قدرت رسیدن یکی از فرزندان شاه به شکل سمبلیک به معنای تسلط یکی از ائتلاف‌های بزرگ بر دیگری بود.

نمونه‌های شکل‌گیری ائتلافات و پویایی کشمکش‌های مابین ایلات قزلباش در سدهٔ نخست با توالی تاریخی عبارتند از:

شکل‌گیری دو ائتلاف بزرگ پس از مرگ شاه اسماعیل اول (یک ائتلاف با محوریت روملوه‌ها، تکلوها و شاملوها) بر ضد ایل استاجلو (و ایل قاجار) و استفادهٔ ایل تکلو از تضاد موجود در بین این دو ائتلاف و قدرت یافتن آن در سال‌های اولیهٔ حکومت شاه طهماسب. واکنش ایلات دیگر به تصاحب منابع قدرت و ثروت از جانب ایل تکلو در زمان شاه طهماسب و شکل‌گیری ائتلافی بزرگ در مقابل ایل تکلو که نهایتاً به کنار گذاردن آن از موقعیت مسلط انجامید (نگاه کنید به: شیرازی، ۱۳۶۹: ۷۰؛ روملو، ۱۳۴۹: ۳۱).

ظهور کشمکش بین ایلات برای دستیابی به منابع قدرت و ثروت به‌جا مانده از ایل تکلو و سر بر آوردن مجدد ایل استاجلو^۱ مرگ شاه طهماسب و صف‌آرایی ترکمانان، روملوه‌ها و تکلوها در مقابل استاجلوها افشارها و ذوالقدرها بر سر انتخاب شاه جدید^۲ که به جنگ داخلی انجامید. تصدی مقام شاهی توسط اسماعیل میرزا (شاه اسماعیل دوم) و توزیع منابع بسیار در بین ائتلاف پیروز (ترکمانان، روملوه‌ها و تکلوها)؛ اقدامات استاجلوها در ایجاد سوءظن در شاه تازه به قدرت رسیده نسبت به تعهد تکلوها و ترکمانان به شاه^۳ مرگ زودهنگام شاه اسماعیل دوم و انتخاب ائتلافی سلطان محمد خدابنده به‌عنوان جانشین شاه اسماعیل دوم (رازنهان، ۱۳۷۴: ۱۷۴). گسترش کشمکش‌ها مابین ایلات، با وجود ماهیت ائتلافی انتخاب شاه سلطان محمد خدابنده، که به تدریج به تقسیم شدن کشور در بین دو ائتلاف ایلی مخالف انجامید. شرق کشور در دست استاجلوها و افشارها و غرب آن در دست ائتلاف تکلوها و ترکمانان قرار گرفت. دو ائتلاف مذکور یکی حول عباس میرزا (بعدها شاه عباس اول) و دیگری حول شاه سلطان حسین و یا حمزه میرزا فرزند دیگر شاه قرار داشت. جنگ داخلی علنی ما بین دو ائتلاف و پیروزی ائتلاف استاجلوها و افشارها که با به تخت نشستن شاه عباس اول عملی شد.

همان‌طوری که ملاحظه می‌گردد، ساختار ایلیاتی قدرت در سدهٔ نخست عصر صفوی به‌شدت پویا و متزلزل بود. این ساختار، امکان ائتلاف‌های موقت قوی (به‌هنگام مواجهه با قدرت بیرونی) در بین ایلات قزلباش را فراهم می‌ساخت که نتیجهٔ آن توانمندی نظامی و

۱. بسیاری از اوبه‌های ایل استاجلو مانند کرامپا و کنگرلو توانستند منابع تحت تملک ایل تکلو را تصاحب نمایند.

۲. ائتلاف نخست از اسماعیل میرزا و ائتلاف دوم از برادر وی حمایت می‌کرد.

۳. برملاسازی توطئهٔ تکلوها و ترکمانان بر علیه شاه اسماعیل دوم تحت عنوان همکاری تکلوها با برادرش (سلطان محمود میرزا).

سیاسی دولت صفوی در مواجهه با قدرت خارجی (عثمانی‌ها و ازبکان) در سده نخست بود. این ساختار، به دلیل همان خصلت رقابتی بین ایلات، در عین حال می‌توانست به سرعت برعکس عمل نموده و امپراتوری را از درون دچار مشکلات جدی بنماید. سهم‌خواهی فزاینده ایلات و رقابت بین آن‌ها بر سر منابع قدرت (والی‌گری ایالات، اقطاع‌ها و تیول‌ها)، می‌توانست همچون چاقوی دو لبه‌ای عمل نماید که گاه باعث افزایش محدوده سرزمینی دولت صفوی و گاه باعث فروپاشی درونی و جنگ‌های داخلی گردد. این ساختار ایلیاتی دولت که به دلیل تسلط سطح سیاسی حقوقی اجتماع عشایری بر سطوح سیاسی حقوقی اجتماعات شهری و روستایی به وجود آمده بود، حتی در صورت توافق و اراده ایلات مؤتلف نیز جنگ‌های داخلی و خارجی را تولید و بازتولید می‌کرد. در واقع، این اثرات ساختار بود که با وجود مقاومت بازیگران (نیروهای سیاسی ایلات) تضادهای ایلی را فعال می‌کرد.^۱

در چنین الگوی تبیینی‌ای، شاه و امیران ایلی چیزی جز عاملان ساختار به‌شمار نمی‌رفتند. ساختار و گذاری مازاد (در قالب تیول و اقطاع‌ها) در ازای مدیریت سرزمین باعث می‌شد تا در سده نخست با وجود تغییرات سیاسی بسیار (تغییر شاهان، اختلافات ایلی و قدرت‌یابی و افول برخی ایلات) ساختار شکل‌بندی اجتماعی ایران همچنان بی‌تغییر باقی بماند. شاهان (تا زمان شاه عباس اول) برای مدیریت محدوده سرزمینی مجبور به واگذاری مازاد (والی‌گری، تیول‌ها و اقطاع‌ها) به «امیران ایلی» بودند؛ لذا تغییر و جانشینی شاهان و رؤسای ایلات هیچ تغییری در الگوی مدیریت سرزمین ایجاد نمی‌کرد. در چنین ساختاری، قدرت شاهان بر آمده از ساختار ایلی و ائتلاف ایلی بود.^۲ وی مجبور به تقسیم محدوده سرزمینی ایران در بین سران ایلات بود تا در ازای توزیع اراضی و والی‌گری‌ها «خدمت نظامی، اداری و سیاسی» دریافت کند.

در تبیین چرایی تقسیم سرزمین و اعطای حاکمیت ایلات به رؤسای ایلات (و در واقع به هریک از ایلات) باید به ضرورت‌های ساختاری جامعه عصر صفویه و منطق‌های ابقای آن

۱. برای مثال، انتخاب ائتلافی سلطان محمد خدابنده از جانب ایلات و تصمیم آگاهانه آن‌ها بر عدم درگیری با یکدیگر نتوانست مانع از جنگ داخلی بعدی در بین ایلات مؤتلف شود. در واقع، این ساختار ایلیاتی دولت بود که باعث تولید درگیری در بین ایلات می‌گردید. بنابراین رویکرد، کنش نیروهای سیاسی ایلات تنها با شناسایی جایگاه آن‌ها در درون ساختار و تشخیص آن‌ها به‌عنوان بازیگران ساختار قابل فهم است.

۲. برای مثال، تربیت شاهزادگان تحت قیومیت لاهگان ایلی و در مراکز ایلات و اگذار شده به ایلات صورت می‌گرفت. نمونه جالب توجه شاه عباس اول است که خود پرورش یافته «نظام ایالاتی» بود و در هرات تحت قیومیت لاهش حکومت کردن را آموخت و سپس در زمان حیات پدرش جانشین وی شد (نگاه کنید به: رهبرین، ۱۳۴۹: ۱۹۹).

اشاره کرد. توان نظامی جامعه ایللی، در شرایطی که هنوز وجود ارتش منظم و متمرکز بی معنا بود، باعث می‌شد تا تمامی حکومت‌ها و از جمله دولت صفوی از جامعه ایللی و نیروی نظامی ایللی برای حفظ و مدیریت سیاسی، اداری، اقتصادی و نظامی سرزمین استفاده نمایند.^۱ و این چنین بود که دفاع از سرزمین، حفظ آن یا تلاش در جهت گسترش آن از سوی نیروهای نظامی - ایللی، همواره با قول و واگذاری حکومت آن ایالت (دفاع شده یا غصب شده) در قالب تیول و اقطاع (و گاهی سیورغال) همراه بود. به عبارت صریح‌تر، یک ایل با تمامی طوایف، تیره‌ها و اوبه‌هایش در ازای دریافت مازاد منطقه‌ای بزرگ، در خدمت یک حکومت قرار گرفته و از توان نظامی خود استفاده می‌کرد (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۵، نعمانی، ۱۳۵۸: ۲۲۵-۲۲۶؛ ترکمان، ۱۳۳۴: ۵۱۵؛ رهبرین، ۱۳۴۹: ۸۴-۸۵ و ۱۴۵-۱۴۶). تاریخ صفویه، حداقل از آغاز تا تحکیم حاکمیت شاه عباس اول، مملو از چنین قراردادهای نانوشته‌ای است که از طریق آن دولت صفوی به شدت قدرت گرفته و به سوی مناطق و دول همجوار خود - به ویژه به سوی دولت عثمانی - در حال پیشروی بود.

دریافت مازاد یک منطقه (در قالب سمت سیاسی والی‌گری) در ازای خدمت نظامی، اداری و سیاسی ایلات به دولت صفوی، دلالت‌گر این نکته است که دولت سده نخست عصر صفوی و حضور سیاسی - اداری اجتماعات قزلباش آن عصر را نمی‌توان بی‌ارتباط با اجتماعات دهقانی و اقتصاد خرده کالایی شهری آن عصر مورد تحلیل قرار داد. به عبارت دقیق‌تر، در سده نخست عصر صفوی، اقتصاد زراعی (و تا حدودی اقتصاد خرده کالایی شهری) کارکرد تولیدکننده انرژی اقتصادی لازم برای سطوح مسلط در مفصل‌بندی را ایفا می‌کردند. انتقال این انرژی به واسطه خلق «اشکال مالکیت و تخصیص آن‌ها» به عواملان ساختاری (امیران ایلات قزلباش) صورت می‌گرفت. در این معنا، شکل‌یابی اشکال مالکیت، بازتولید و تخصیص آن‌ها، نتیجه و در عین حال نماد تلاقی سطوح مختلف اقتصاد و اجتماع‌های عشایری، شهری و دهقانی بود. در واقع، مفصل‌بندی‌ای وجود داشت که در آن «سطح سیاسی - اداری اجتماعات قزلباش» سطح سیاسی - اداری مسلط بود و در مقابل «اقتصاد دهقانی و اقتصاد خرده کالایی شهری» به دلیل تولید انرژی اقتصادی مورد نیاز برای مدیریت سرزمین سطح اقتصادی مسلط به‌شمار می‌رفتند. با چنین رویکردی «اشکال مالکیت و تخصیص آن‌ها» پدیده انحصاری اقتصاد زراعی نبوده و به همین دلیل نماد ترکیب خاص شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی به‌شمار می‌رفت.

۱. هنگامی که منصب سیاسی، اداری، نظامی «حاکم ولایت» واگذار می‌شد خودبه‌خود زمین‌های اقطاعی و تیولی بسیاری همراه با آن واگذار می‌گشت (ترکمان، ۱۳۳۴: ۵۱۵؛ نعمانی، ۱۳۵۸: ۲۲۵-۲۲۶، رهبرین، ۱۳۴۹: ۸۴-۸۵ و ۱۴۵-۱۴۶).

همان‌طوری که ملاحظه می‌گردد، دولت قبیله‌ای سده نخست عصر صفوی، که همانند دولت‌های قبلی با اتکای به ارتش ایلیاتی بنا شده بود، تنها به واسطه توزیع مازاد اراضی زراعی در بین ایلات قزلباش (به مثابه ارتش ایلیاتی) می‌توانست «ماهیت غیر متمرکز ارتش پویای قبیله‌ای» را با «ماهیت متمرکز دولت سرزمینی» جمع کند. این ارتش غیر متمرکز و همیشه در حال پویایی و حرکت که ریشه در اقتصاد و اجتماع ایلیاتی داشت، محدوده‌های سرزمینی دولت صفوی را با فتوحات جدید و استقرار در آن‌ها بسط می‌داد و در عین حال با تأییدات شاه صفوی مالکیت این محدوده‌های جدید را در قالب «اقطاع یا تیولات» از آن خود می‌کرد. این منطق شکل‌گیری و تخصیص «مالکیت» اقطاع و تیول به عنوان مفصل‌بندی اجتماع ایلیاتی و زراعی بود (نگاه کنید به: ترکمان، ۱۳۳۴ ج اول؛ ۷۲؛ نعمانی، ۱۳۵۸؛ ۱۷۳). آن کلید جمع کردن دو امر متضاد بود، یعنی رمز همراهی عدم تمرکز ارتش قبیله‌ای با تمرکز دولت سرزمینی؛ طریقی که شاهان سده نخست عصر صفوی برای مدیریت سرزمین از آن به خوبی استفاده کردند. با عنایت به این نکته، شکل مالکیت اقطاع و تیول در این دوره، از یک سو، ریشه در سطح سیاسی حقوقی «اجتماع ایلیاتی»، و از سوی دیگر، ریشه در سطح اقتصادی «اقتصاد زراعی» داشت. در واقع، نماد مفصل‌بندی دیرین در دولت‌های آن دوره بود^۱.

علاوه بر تیول و اقطاع، «وقف» نیز از جمله اشکال مالکیت موجود در سده نخست عصر صفوی بود. بررسی‌ها حاکی از آن است که در این دوره مرقدهای شیوخ صفوی بیشتر از مراکز مذهبی شیعه اثنی عشری و مساجد شهری وقف دریافت می‌کردند. صوفی‌گری و خانقاه دوستی ایدئولوژی بود که ایلات ترک قزلباش، همانند ارتشی نیرومند، از آن در نبردهایشان با کفار سنی، گرجی و ارمنی بهره می‌جستند. نماد عینی این ارتباط موقوفاتی بود که شاهان و بزرگان ایلات قزلباش در سده نخست عصر صفوی به خانقاه اردبیل و مراقد شیخ صفی و فرزندان او وقف می‌کردند. صوفی‌گری و خانقاه دوستی ذات ایدئولوژیک دولت ایلیاتی مؤتلف سده نخست عصر صفوی بود. ایدئولوژی صوفی‌گری برای دولت نوپای صفوی و بسط و گسترش آن «حیات مادی» داشت. نیروی ایدئولوژیک پویایی‌های ایلیاتی برای گسترش دولت صفوی در سده نخست بود که خود را از طریق ظهور شکل «مالکیت وقف و تخصیص آن» نمایان می‌ساخت. این مفصل‌بندی ایدئولوژی صوفی‌گری با اقتصاد دهقانی (برای تولید مشروعیت سیستم) تنها

۱. در واقع، مالکیت‌ها (اقطاع، تیول، سیورغال و حتی وقف) تنها پدیده‌ای اقتصادی نبودند، بلکه آن‌ها اتصال یا مفصل‌بندی اقتصاد زراعی با سیاست قبیله‌ای به منظور مدیریت (سیاسی، نظامی، اداری و ایدئولوژیک) سرزمین بودند. آن‌ها اعطا می‌شدند تا برای مدیریت سرزمین خدمت (سیاسی، نظامی، اداری و ایدئولوژیک) انجام شود.

به‌واسطه شکل مالکیت «وقف و تخصیص آن» مشخص نمی‌شد. سیورغال نیز جزء اشکال مالکیتی‌ای بود که می‌توانست معرف مفصل‌بندی مذکور باشد. این شکل از مالکیت، که بیشتر جنبه مذهبی داشت، عموماً به بزرگان مذهبی واگذار می‌شد. ویژگی متمایز آن از سایر اشکال مالکیت مصونیت‌های اداری و مالیاتی و موروثی بودن آن بود (نعمانی، ۱۳۵۸: ۲۳۲-۳۶؛ شاردن، ۱۳۴۵، جلد هشتم: ۴۲۰). پویایی‌شناسی سطح ایدئولوژیک شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی حاکی از آن است که در سده نخست، که با تسلط ایدئولوژی صوفی‌گری مشخص می‌شود، سیورغال‌ها عموماً به شیوخ و مراجع بزرگ صوفی واگذار می‌شده است (ترکمان، ۱۳۳۴، جلد اول: ۵۸۴ و ۲۲۸؛ نعمانی، ۱۳۵۸: ۲۳۲-۶). تخصیص مالکیت سیورغال به بزرگان خانقاه‌ها و صوفیان در جهت گسترش ایدئولوژی دینی صوفی‌گری صورت می‌گرفت که دولت صفوی در سده نخست برای مشروعیت حاکمیت‌اش به آن نیاز بسیار داشت.

پس از بررسی ساختار ایللیاتی دولت و استفاده آن از انرژی اقتصادی تولید شده در بخش دهقانی، حال به بررسی ارتباط دولت با «اقتصاد و اجتماع خرده‌کالایی شهری» در سده نخست عصر صفوی می‌پردازیم. در خصوص مفصل‌بندی سطح سیاسی-اداری ایللیاتی (دولت سده نخست) با «اقتصاد خرده‌کالایی» باید خاطر نشان ساخت که در نظام مدیریتی ایللیاتی سرزمین، در هر ایالت درباری کوچک همانند دربار شاهانه ولی در مقیاسی خردتر وجود داشت و وظیفه آن اداره سیاسی، اقتصادی و نظامی آن ایالت بود. امیران قزلباشی که والی‌گری و اداره اجتماعات شهری منطقه‌ای به آن‌ها واگذار شده بود، از پیشه‌وران، صنعت‌گران و سایر طبقات شهری که به تولید خرد می‌پرداختند و همچنین از رعایای روستایی مالیات (بهره مالکانه) دریافت می‌کردند. در چنین شرایطی، امرای ایللیاتی از مازاد تولیدی در بخش خرده‌کالایی شهری و دهقانی برای اداره منطقه واگذار شده به آن‌ها استفاده می‌نمودند. البته باید خاطر نشان ساخت که، در سده نخست، وابستگی این دربارهای کوچک به جامعه روستایی و تولید دهقانی بیشتر از وابستگی آن‌ها به تولید خرده‌کالایی شهری بود. در حقیقت، در سده شانزدهم میلادی به دلیل ساختار ایللیاتی دولت کشمکش‌ها و تنش‌های داخلی و یا خارجی بسیاری وجود داشت که این امر تجارت داخلی و خارجی را محدود می‌کرد. محدودیت تجارت کم‌رشدی اقتصاد خرده‌کالایی را در پی داشت و به همین دلیل در این سده اقتصاد شهرهای عصر صفوی در مقایسه با سده بعد (هفدهم) با کم‌رشدی مواجه بود. با وجود این، تجارت ابریشم، پارچه، ادویه و پنبه در شهرهای منطقه شمالی (اردبیل، تبریز، قزوین، کاشان) و تجارت ادویه، احجار کریمه، منسوجات، گلاب، کندر، مروارید و اسب در مناطق جنوبی (هرمز) دلالت بر فعال بودن اقتصاد خرده‌کالایی

شهری و تجارت ناشی از آن بود (نگاه کنید به: فریر، ۱۳۸۰: ۲۲۰-۲۳۱). با وجود آن‌که در سده نخست (شانزدهم میلادی) اقتصاد خرده‌کالایی شهری منبع اصلی اقتصادی برای مدیریت سیاسی-اداری سرزمین نبود، لیکن بخشی از انرژی اقتصادی لازم برای آن امر را تأمین می‌کرد. این انرژی در قالب مکانیزم دریافت «مالیات» از فعالان اقتصاد شهری توسط سطح سیاسی (امیران لشگری و کشوری ایلیاتی) تصاحب می‌شد.

چنانچه ساختار شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی در سده نخست (شانزدهم میلادی) را در یک نگاه کلی مورد بازبینی قرار دهیم، می‌توان همزیستی‌ای را مابین اقتصادهای دهقانی و خرده‌کالایی شهری از یک‌سو و سطح سیاسی جامعه ایلی (قزلباشان) از سوی دیگر مشاهده کرد. در این همزیستی یا مفصل‌بندی، سطح سیاسی جامعه ایلی (قزلباشان) سطح مسلط و اقتصادهای دهقانی و خرده‌کالایی شهری سطوح تابع بودند که انرژی اقتصادی برای سطح سیاسی مورد بحث را تأمین می‌کردند. اشکال مالکیت موجود در این دوره و نحوه تخصیص آن‌ها به «عاملان ساختاری ایفاکننده نقش خدمت» نیز می‌باید با چنین رویکرد ساختارگرایانه‌ای محل تلاقی و مفصل‌بندی سطح سیاسی حقوقی با سطح اقتصادی تلقی شود.

ساختار دولت صفویه و شکل‌بندی اجتماعی ایران در سده شانزدهم میلادی

بررسی شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی حاکی از آن است که می‌توان تمایزی عام در کل تاریخ حکومت صفویان شناسایی کرد و آن، تفاوت ملموس جامعه ایرانی در دوره قبل و بعد از به قدرت رسیدن شاه عباس اول است. در طی دوره قبل از به قدرت رسیدن شاه عباس اول، ساختار حاکمیت مبتنی بر ائتلاف ایلات قزلباش و توزیع محدوده سرزمینی در بین ایلات مؤتلف، محدودیت‌ها و نقائص خود را به دفعات نشان داده بود و شاه عباس اول آن را با از دست دادن مادر و برادرش و خلع قدرت پدرش از نزدیک تجربه کرده بود^۱. بدین ترتیب، وی با اقدامات سیاسی تدریجی، «سطح سیاسی اجتماعات ایلیاتی قزلباش» را از «موقعیت مسلط» به «موقعیت تابع» راند و دولت صفوی را ماهیتی کاملاً غیر ایلیاتی بخشید. او نخست با کمک ایلاتی که وی را به قدرت رسانده بودند، قدرت خود را استحکام بخشید و ازبکان و عثمانی‌ها را

۱. شاه عباس سوءاستفاده رؤسا و امرای ایلات قزلباش از شاهزادگان را خود به چشم دیده بود. او در کودکی سپهر ایدئولوژیک منافع دسته‌ای از ایلات بود. به همین دلیل پس از تحکیم قدرت خود، تربیت شاهزادگان پسر در حرمسرا، آن‌هم تحت‌نظر خواجگان را جایگزین تربیت شاهزادگان پسر در ایالات توسط لاهان کرد. او همچنین کور کردن تمامی شاهزادگان ذکور را که بیشتر نیز وجود داشت دقیق‌تر دنبال کرد.

از محدوده اشغال شده بیرون راند و در گام بعد و زمانی که قدرت خود را تدریجاً مستحکم می‌ساخت، ارتشی غیر ایلیاتی هم‌عرض با ارتش ایلیاتی تأسیس کرد. او از طریق ایجاد تضاد در بین ایلات و رؤسای آن‌ها قدرت طرفین را رو به تحلیل برده و به تدریج و رفته‌رفته امرا و رؤسای ایلیات قدرتمند را کنار گذاشته^۱ و آن‌ها را با غلامان و بردگان ارمنی و گرجی که از کودکی در دربار برای امیری پرورش یافته بودند جایگزین ساخت.^۲ اقدامات شاه عباس در ارتقای ارمنی‌ها و گرجی‌های غلام دقیقاً بر خنثی‌سازی عملکردها و کارکردهای منفی نظام خویشاوندی مرتبط با اجتماعات ایلی قزلباش در سطح ساختار سیاسی دولت دلالت داشت.

تغییرات سیاسی - اداری عمیق در طی حاکمیت شاه عباس اول تنها باید در سایه واکنش به تناقضات ساختاری ناشی از مدیریت ایلیاتی سرزمین تبیین شود. در واقع، تناقضات ساختاری مدیریت ایلیاتی سرزمین تا پیش از سلطنت شاه عباس اول تا حدی رشد کرد که به مرحله فروپاشی سلسله صفویه نزدیک شد. این تحوّل در عرصه سیاسی «نمایش نمادین تحولات در سطوح اقتصادی - اجتماعی» نیز به‌شمار می‌رفت. در حقیقت با تغییر ماهیت دولت از دولت ایلیاتی به یک دولت متمرکز غیرایلیاتی، عملاً کلیت اجتماع و اقتصاد ایلی «موقعیت مسلط» خود را در برابر اجتماعات و اقتصادهای شهری و دهقانی به تدریج از دست داده و به «موقعیت تابع» نقل مکان کرد. از این پس نوبت رشد و شکوفایی اقتصاد خرده‌کالایی شهری و اقتصاد دهقانی بود.

در حقیقت، تغییر در نظام سیاسی - اداری، که با تثبیت قدرت شاه عباس اول و با اقدامات وی آغاز شد، نیازمند تغییر عمیق در ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه بود. در واقع، ساختار مدیریت سیاسی - اداری کشور در حال تغییر بود. «مدیریت مبتنی بر توزیع منابع اقتصادی در بین رؤسای ایلات در قبال خدمت نظامی، اداری و سیاسی» که نوعی مدیریت غیر متمرکز ایلیاتی بود و بیشتر مبتنی بر واگذاری اقطاع، تیولات و والی‌گری‌ها به رؤسای ایلات بود،

۱. البته شایان ذکر است که ترکمانان و رؤسای ایلات در مقابل این تغییرات رادیکال همواره ساکت و آرام نماندند. در آغاز سلطنت شاه عباس، هنگامی که رؤسای قبایل و امرای ایلی از مقاصد شاه در تحدید قدرت ایلات آگاه شدند، تصمیم به عزل وی گرفتند، ولی شاه عباس از آن آگاه شده و آن را قاطعانه سرکوب کرد (رویمر، ۱۳۸۰: ۷۹).

۲. گرجی‌ها و ارمنی‌ها که در دربار شاه عباس اول به مقامات بلند دست یافتند در دربار بزرگ شده بودند. آن‌ها در کودکی و از خانواده‌های جداگانه به دربار انتقال داده شده بودند و به‌همین دلیل نسبت به هم پیوند خانوادگی نداشتند. بیشتر آنان نمی‌دانستند در کجا متولد شده‌اند و والدینشان چه کسانی هستند. چون هیچ رشته از علائق خانوادگی آنان را به‌هم پیوند نمی‌داد، لذا برای مقاصد مختلف توان طراحی و انجام دادن توطئه‌ای را نداشتند (نگاه کنید به: شاردن، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۱۵۲).

کنار گذاشته شد. شاه جوان سعی کرد خود مالکیت منابع اقتصادی برای مدیریت سرزمین را در اختیار بگیرد. بدین ترتیب، اقطاعات و تیولات امرای ایلی به تدریج کاهش یافته و بر میزان املاک سطلنتی (خاصه) افزوده شد.

شاه عباس در این ساختار شکنی و بنا سازی یک ساختار سیاسی جدید به درآمدهای بسیاری نیاز داشت و همین امر علاوه بر خاصه نمودن اراضی، شاه را به فعال سازی اقتصاد خرده کالایی شهری مجبور نمود. او می‌توانست درآمد هنگفتی از فعالان این بخش اقتصادی برای مدیریت متمرکز سرزمین به دست آورد و به همین دلیل عملاً از اقتصاد شهری و تجارت ناشی از آن حمایت کرد. لازمه رشد اقتصاد شهری و تجارت ناشی از آن مهیاسازی بستر خرید و فروش محصولات تولید شده در این شیوه تولید بود. بدین منظور سیستم راهداری منظم به‌ویژه شبکه کاروانسراها به دقت سازمان‌دهی شدند (نگاه کنید به: رویمر، ۱۳۸۰: ۸۴ و شاردن، ۱۳۳۶، ج ۴: ۱۳۶۲). نتیجه این امر فعال شدن شتابان اقتصاد خرده کالایی در طول حاکمیت شاه عباس اول و تا حدود زیادی تحت لوای پادشاهان پس از وی بود. او و پادشاهای بعدی (به‌ویژه شاه عباس دوم) کاروانسراها و بازارهای بسیاری را بنا ساختند^۱. ساختن بازارها و اجاره مغازه‌ها و حجره‌های موجود در آن‌ها و کاروانسراها درآمد هنگفتی برای دولت جدید داشت^۲.

اطلاعات به دست آمده از دوران شاه عباس اول به بعد دلالت بر آن دارد که در این دوره به دلیل نظم و آرامش سیاسی، بسیاری از تولیدات اقتصاد شهری افزایش چشمگیری یافته و برخی از شهرها به مراکز اصلی تولید انواع خاصی از محصولات ساخته شده و مواد اولیه بدل شدند (نگاه کنید به: شاردن، ۱۸۱۱، ج ۷: ۴۰۳؛ اشیوه‌لر، ۱۳۸۰: ۳۷۶-۳۹۶؛ هفت‌هزار سال تاریخ هنر ایرانی، ۱۹۶۴: ۱۷۶ و لن، ۱۹۵۷؛ هیلنبراند، ۱۳۸۰، ب: ۵۲۴-۵۳۳). همچنین بررسی منابع تاریخی موجود در دوره شاه عباس اول و پس از وی حاکی از آن است که بازارها و کاروانسراهای متعددی در سراسر کشور به‌ویژه در شهرهای بزرگ همچون اصفهان، شیراز، مشهد، هرات و تبریز، به‌عنوان پایگاه اصلی اقتصاد خرده کالایی احداث شد. نخستین بناکنندگان این اماکن اقتصادی شاهان صفوی و دربار و درگام بعد ثروتمندانی بودند که در این اقتصاد رشد کرده و مال بسیار اندوخته بودند. گزارشات دون خوان ایرانی حاکی از آن است که در زمان سلطنت شاه عباس کبیر «ششصد کاروانسرای مدخل دروازه‌ها، سیصد حمام و نظام ثابت

۱. برای مثال شاه عباس اول بازار شاه و شاه عباس دوم میدان نو یا میدان نقش جهان را بنا ساختند (نگاه کنید به: شاردن ۱۳۳۶، ج ۴: ۱۴۳۸ و ۱۴۶۲).
۲. به‌عنوان نمونه کاروانسرای مقصود عطار سالانه «افزون بر شانزده هزار لیور درآمد داشت که از آن دختر عمومی شاه فقید بود» (شاردن، ۱۳۳۶، ج ۴: ۱۴۴۰).

راه‌های ارتباطی وجود داشت» (وینتر، ۱۳۸۰: ۲۸۳). تحقیقات دقیق و موşkافانه شاردن حاکی از آن است که در اواخر حاکمیت شاه عباس دوم و اوایل حاکمیت شاه سلیمان تنها در شهر اصفهان هزار و هشتصد و دو کاروانسرا وجود داشت (شاردن، ۱۳۳۶، ج ۴: ۱۵۸۴). کاروانسراهای مقصود عطار، مولتانیان، کاشان، کاروانسرای اهل لار، کاروانسراهای شاه، برنج‌فروشان، گلپایگان، حلاجان، علی قلی‌خان، ملاعین بیگ، نخجوان، امیریک، باباکمپانیون، کاروانسراهای خراسانی‌ها، اردستانی‌ها، درگزینی‌ها، کاروانسرای میراسماعیل، محرم خواجه، کاروانسراهای بیگم یا ملکه، پایدار، کاروانسراهای عباسی، فیل، قهوه‌چی باشی شاه، حکیم محمد، خلیفه سلطان، آقاتیموریگ، میرزا کوچک، علی عطار، کولی‌ها، کوزه‌گران، انارفروشان، قالی‌باغان و کاروانسرای حلال از جمله مهم‌ترین این کاروانسراها بود (شاردن، ۱۳۳۶، ج ۴: ۱۴۱۶-۱۵۱۹). در هریک از این کاروانسراها معمولاً معاملات خاصی صورت می‌گرفت^۱.

همان‌طوری که ملاحظه می‌گردد، سدهٔ دوم عصر صفوی تازمان فروپاشی این سلسله با رشد و گسترش اقتصاد خرده‌کالایی و تجارت داخلی و بین‌المللی گسترده قابل شناسایی است. این تحولات اقتصادی برجسته تابعی از تحولات در ساختار سطح مسلط (یعنی دولت) بود. ساختارشکنی از دولت ایلپاتی و غیرایلپاتی شدن نظام سیاسی نیازمند گسترش فعالیت اقتصادی دولت و آن نیز موجب بوروکراتیک شدن هرچه بیشتر ساختار دولت می‌گردد. حال، دولت جدید نیازمند بوروکراسی گسترده‌ای بود که اراضی خاصه در حال گسترش را مدیریت کند، از فعالان اقتصادی تولید خرده‌کالایی مالیات بگیرد و مهم‌تر از همه مزد ارتش غیر ایلپاتی^۲ و مأموران بوروکراتیک خود را پردازد. تغییرات مورد بحث تحولات اجتماعی و طبقاتی جالب توجهی را موجب شد: طبقه‌ای از کارمندان بوروکراتیک دولت شکل گرفت، تولیدات دستی مختلف (= پیشه‌وری) و طبقات اجتماعی مرتبط با تولید و عرضه این تولیدات ظاهر گشت و این در حالی بود که کارمندان عالی‌رتبه دولت و شاه به تجارت ناشی از تولید دستی – حتی در

۱. برای مثال در کاروانسرای علی قلی‌خان به گونهٔ تخصصی کار صرافانی انجام می‌شد، در کاروانسرای شاه، چینی‌های ساخت کرمان و مشهد فروخته می‌شد، در کاروانسراهای یواناتیان میوه‌های خشک و برترین آب میوه‌ها فروخته می‌شد و یا در کاروانسرای برنج‌فروشان معاملات برنج صورت می‌گرفت که بعدها تبدیل به کاروانسرای شد که پنبه در آن داد و ستد می‌شد (شاردن، ۱۳۳۶، ج ۴: ۱۴۱۹ و ۱۴۶۴).

۲. برای مثال حواله (برات)هایی که از سوی شاه عباس اول به‌عنوان مزد خدمت در ارتش متمرکز به سربازان، در اوج قوت بازارهای داخلی شهری، داده می‌شد حواله‌های زراعی به نقاط مختلف کشور بود که در آن مقدار محصول دریافتی ذکر شده بود.

سطح بین‌المللی - علاقه شدیدی نشان می‌دادند. خیل عظیم سپاهیان شاه که همگی مزدبگیر شاه شده بودند، کارگران، کارکنان و هنرمندان و صنعت‌گران شاغل در کارخانجات سی و دوگانه شاه (شاردن، ۱۳۳۶، ج ۴: ۱۴۲۱-۱۵۰۹)، امرای عالی‌رتبه و دیوانسالاران بزرگ در پایتخت و مراکز ایالات، کارکنان دربار شاه به‌ویژه غلامان و خواجگان، طبقات شهری مغازه‌دار و تولیدکننده انواع محصولات دستی، ارائه‌دهندگان خدمات مختلف در سطح شهر، صاحبان بازارها و کاروانسراها، طبقه روحانی رسمی و نهایتاً طبقه تجار متوسط و بزرگ که هم‌کسبه دربار و مقامات عالی‌رتبه حکومتی و حتی شاه شده بودند، همگی جزو طبقات اجتماعی جدید به‌شمار می‌رفتند. این تحول طبقاتی به قیمت نزول اشرافیت نظامی ترکمان به‌عنوان الیان و اقطاع‌داران سابق ایالات، تضعیف قوای قورچی و محو وابستگی ایللیاتی این نیروی نظامی و اتکای آن به نظام مزدبگیری شاه بود. به اختصار می‌توان چنین عنوان کرد که تمامی طبقات اجتماعی موجود در نظام اجتماعی ایللیاتی در جریان این تحول به‌شدت لطمه دیدند و تنها آن بخشی از امرا و رؤسای سابق قبیله رأی توان ابقای موقعیت خود را یافتند که خود را با این تحولات هماهنگ کرده و در ائتلاف با شاه از ساخت اجتماعی ایللیاتی خود کاملاً قطع ارتباط کردند. این تحولی عمیق، بنیادین و گسترده بود که شکل‌بندی اجتماعی ایران را چنان متحول ساخت که نه تنها موجب تفاوت آن با شکل‌بندی اجتماعی ایران سده نخست حکومت صفویان شد، بلکه آن را از تمامی شکل‌بندی‌های اجتماعی ایران پس از اسلام نیز متمایز ساخت. به عبارتی، تغییر و تحولات صورت گرفته طی حاکمیت شاه عباس اول انقلاب عظیم سیاسی و سپس اقتصادی - اجتماعی تلقی می‌شود.

همان‌طوری که تا حال بحث شد، تولید خرده‌کالایی به‌صورت خصوصی و همچنین تحت لوای کارگاه‌های شاهی از زمان روی کار آمدن شاه عباس اول در مراکز شهری بزرگ ایران رشد و گسترش قابل توجهی یافت. این بدان معنا نبود که پیش از این دوران تولیدات شهری وجود نداشت، بلکه آن‌ها در دوره‌های پیش نیز وجود داشتند، لیکن میزان آن‌ها قلیل بود، چراکه در شرایط ساختاری دوره ماقبل شاه عباس اول، رشد فزاینده این دسته از تولیدات امکان‌ناپذیر بود. این شرایط ساختاری عبارت بود از: ایللیاتی بودن ساختار دولت و تأثیرات آن بر کلیت شکل‌بندی اجتماعی ایران به‌عنوان عامل مسلط. این در حالی بود که از زمان روی کار آمدن شاه عباس اول، رفته‌رفته، بازار داخلی مصرف محصولات تولیدی در شهرها رشد کرده و حتی نوعی بازار مالی وابسته به این تولیدات در شهرها ظاهر گشت. در عین حال، گسترش بازار داخلی به تدریج به خارج از مرزهای ملی نیز کشیده شد و نوعی امتزاج بین سرمایه داخلی و سرمایه خارجی صورت گرفت و همین امر کمک شایان توجهی به رشد تولید خرده‌کالایی در مراکز

شهری ایران نمود. این درهم‌آمیزی سرمایه خارجی و تولید خرده‌کالایی داخلی کمک زیادی به رشد اقتصاد خرده‌کالایی نمود به همین دلیل ارتباط با تجار و بازرگانان خارجی و همکاری اقتصادی با آن‌ها برای مدیران تولیدات خرده‌کالایی سود بسیار در پی داشت. در حقیقت، در داخل کشور قشر و طبقه‌ای ظاهر شده بود که در ائتلاف با اروپاییان سود بسیاری می‌برد و در عین حال به توسعه صنایع دستی داخل ایران نیز کمک شایانی می‌نمود. از مهم‌ترین مدیران تولیدات شهری، شاه و مقامات عالی دربار بودند، آن‌ها پس از آگاهی از درآمد هنگفت تجارت با بازرگانان اروپایی و کمپانی‌های بازرگانی غربی، کارگاه‌های شاهی و دیگر مراکز تولید شهری را مجبور به تولید برای بازارهای خارجی نمودند^۱.

در تحلیل ساختاری تحولات عمیق در کلیت شکل‌بندی اجتماعی، می‌توان به جایگزینی «سطح سیاسی-اداری اجتماع خرده‌کالایی» به جای «سطح سیاسی-اداری اجتماعات ایلیاتی» اشاره کرد. حال، امیران لشکری و کشوری شهرنشین و بی‌ارتباط با اجتماعات ایلی جایگزین امرای ایلی قزلباش شده بودند (نگاه کنید به: لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۷؛ نعمانی، ۱۳۵۸: ۲۲۶). این عاملان ساختاری جدید برای مدیریت اداری سیاسی سرزمین، علاوه بر نیاز به انرژی اقتصادی حاصل از تولید خرده‌کالایی شهری، به شدت نیازمند انرژی اقتصاد دهقانی بود. با عنایت به این نکته، تحول نظام ارضی نیز انتظار می‌رفت. همان‌طوری که پیشتر اشاره شد، شاه عباس اول در اقدامی رادیکال ساخت ارضی متکی بر اداره ایلیاتی کشور را تغییر داد و آن را تابع مدیریت متمرکز شاه، دربار و امیران لشکری و کشوری غیر ایلیاتی شهری کرد. این تغییر با تغییر در نسبت مالکیت‌ها در نحوه و میزان تخصیص مالکیت‌ها به گروه‌ها و طبقات اجتماعی نمایان شد. حال نظام ارضی و تولید کشاورزی به مثابه «سطح اقتصادی تعیین‌کننده» در کل ساختار شکل‌بندی اجتماعی ایران باید به گونه متمرکز مدیریت می‌شد. بوروکراسی اداری و ارتش متمرکز نیازمند انرژی اقتصادی حاصل از اقتصاد و اجتماع ارضی بودند.

ارتش و نظام اداری-سیاسی متمرکز که فاقد هرگونه تعلقات قبیله‌ای و خویشاوندی باشد، قاعدتاً نیازمند واگذاری تیول‌ات و اقطاع‌ات به رؤسای ارتش و نظام اداری سیاسی «متمرکز» بود، چراکه عمده‌ترین منبع انرژی اقتصادی مصرفی برای ارتش مورد بحث زمین بود. بدین ترتیب، اعطای منصب فرماندهی با واگذاری مالکیت تیول و اقطاع همراه شد، تا حاکم جدید بتواند مزد سربازان تحت امرش را بپردازد. در واقع، هنگامی که منصب سیاسی، اداری و

۱. ابریشم تولید شده در مراکز شهری ایران اولین کالایی بود که تجار خارجی را از گذشته به خود مشغول کرده بود. در نتیجه شاه عباس کارگاه‌های متنوعی را در ایالات شمالی کشور به تولید انواع ابریشم جهت صدور به خارج از کشور برپا ساخت (فریر، ۱۳۸۰: ۲۲۵).

نظامی «حاکم ولایت»، واگذار می‌شد، خودبه‌خود زمین‌های اقطاعی و تیولی بسیاری همراه با آن اعطا می‌گشت (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۵؛ نعمانی، ۱۳۵۸: ۲۲۵-۲۲۶؛ ترکمان، ۱۳۳۴: ۵۱۵؛ رهبرن، ۱۳۴۹: ۸۴-۸۵ و ۱۴۵-۱۴۶). این امر تکرار آن منطق دیرین بود: خدمت نظامی در ازای درآمد زمین که این بار نه به رؤسای ایلات قزلباش بلکه به افرادی بی‌هویت داده می‌شد که در کودکی اسیران جنگی بوده و تحت نظارت شاهان در دربار برای تصدی مقامات اداری-نظامی پرورش یافته بودند. آن‌ها هیچ علقه خویشاوندی و قبیله‌ای نداشتند تا قدرت مرکزی را تهدید کنند. بدین ترتیب، مجدداً شاهان صفوی مجبور به تقسیم کشور در بین حکام ایالتی می‌شدند تا تمرکز دولت سرزمینی از طریق واگذاری تیولات و اقطاع‌های «لشکری» حفظ شود. اما این بار منطق تقسیم، تقسیم ایلیاتی نبود که بعداً منجر به کشمکش بین ایلات و تضعیف دولت مرکزی گردد. شایان ذکر است که در سدهٔ دوم، برخلاف سدهٔ نخست، منبع واگذاری تیولات، اقطاع و سیورغال‌ها املاک سلطنتی بود؛ و این در حالی است که در سدهٔ نخست این خود ایلات بودند که با گسترش به بیرون یا بنابر منطق گسترش درونی تیولات، اقطاع و سیورغال‌ها را از آن خود می‌کردند.

آن‌گونه که شاردن از سدهٔ دوم حاکمیت صفویان گزارش می‌کند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۲۹۶ و ۲۹۸)، تیول یا اقطاع تنها تیولات و اقطاع‌های لشکری نبود، بلکه تیولات و اقطاع‌های «اداری» نیز وجود داشت که منبع اقتصادی دولت برای پرداخت مواجب کارمندان اداری بود. در واقع، یا ضمیمه شغلی خاص بود و یا به‌عنوان حقوق سالیانه افراد به خدمت گرفته شده به کار می‌رفت. بدین ترتیب، افراد بسیاری که در شغل‌های ویژه‌ای در دربار یا نظام اداری شاغل بودند تیول داشتند. زرگری‌باشی، مسگری‌باشی، نامه‌نویس، عطاری‌باشی و حتی مسئولان آبدارخانه و قهوه‌خانه دربار همگی تیول داشتند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۲۶۶).

علاوه بر تیولات و اقطاع‌های لشکری و کشوری، که در ازای خدمت نظامی یا اداری ارائه می‌شد، خدمت ایدئولوژیک برای مشروعیت بخشی به حاکمیت، با واگذاری اراضی وقفی^۱

۱. مهم‌ترین موقوفات زمین‌های وقفی بودند. به نظر می‌آید این املاک پس از زمین‌های سلطنتی و دولتی سومین دستهٔ بزرگ املاک در ایران بودند. منابع اوقاف به ترتیب اهمیت عبارت بودند از شاه، دربار و منابع دیگر (به نقل از صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۲۹). برای مثال، بنابر گزارش افندی، هنگامی که عزالدین حسین پدر شیخ بهایی به ایران آمد. شاه طهماسب او را به هرات فرستاد تا «در آنجا اقامت کند و مردم آن ناحیه را به آیین تشیع بخواند و به‌خاطر آسایش فکری او، سه ده از دهات هرات را در اختیار او گذاشت (افندی اصفهانی، جلد دوم، ۱۳۶۶: ۱۳۴)». افندی در گزارش زندگی محقق کرکی می‌گوید که شاه طهماسب برای جلب رضایت کرکی طی فرمانی مقدار زیادی زمین و معافیت مالیاتی برای او فراهم

سیورغال^۱ و منابع اقتصاد شهری (کاروانسرا، حمام، دکان و موارد مشابه) صورت می‌گرفت (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۴۴ و ۱۶۲؛ صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۲۹؛ مادلونگ، ۱۳۷۵: ۸۱-۱۵۹).^۲ دولت صفوی، به‌ویژه با اعطای زمین به اعضای رده بالای ساختار دینی، می‌کوشید به شیوه‌ای مطلوب زمینه را برای فعالیت‌های آنان آماده کند و با برخورداری کردن آنان از حداکثر تخفیف مالیاتی که معمولاً بر منابع ارضی وضع می‌شد، امنیت اقتصادی آنان را فراهم کند (صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۱۳). بررسی‌ها حاکی از آن است که در سده دوم با تغییر در کلیت شکل‌بندی اجتماعی عصر صفوی قشر دریافت‌کننده سیورغال نیز تغییر کرد. به عبارتی، همگام با جابه‌جایی قشرها و گروه‌های دریافت‌کننده مالکیت‌های اقطاع، تیول و وقف، قشر دریافت‌کننده سیورغال نیز از

→ کرد... تحلیل محتوای این فرمان نشانگر میزان اهمیتی است که دولت صفوی برای فعالیت‌های محقق کرکی قائل بوده است. از این فرمان برمی‌آید که شاه طهماسب و پیش از او شاه اسماعیل اول در عتبات به کرکی توجهی ویژه داشته‌اند. میزان اراضی و معافیت‌هایی که شامل حال محقق کرکی شده است حجم‌اش فراوان و درآمدش بسیار بود (به نقل از: صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۱۳-۳۱۵). موقوفات شاه عباس یکم به‌ویژه موقوفات چهارده معصوم، بزرگ‌ترین مجموعه وقفی دوران شاه سلیمان تا شاه سلطان حسین را تشکیل می‌داد که از سوی شاه عباس یکم ایجاد شده بود... تحلیل محتوای این موقوفات و شرایط مصارف وقف نشان از آن دارد که در ایجاد آن‌ها چند نکته عمده مورد نظر بوده است. نکته مهم این بود که شاه صفوی بدین ترتیب به صورت یک پادشاه مؤمن و واقف و بانی امور خیریه شناخته می‌شد که از اموال خود گذشته و آن‌ها را بر مؤمنین وقف کرده است (به نقل از: صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۲۳). نمونه قابل توجه دیگر درباره سال‌های پایانی فرمانروایی صفویان شیخ‌الاسلام کرمان است. از گزارش تذکره صفویه برمی‌آید که او از جمله زمین‌داران برجسته این ناحیه بود (مشیزی، ۱۳۶۹: ۴۸۴ به بعد؛ به نقل از: صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۱۵).

۱. برای مثال می‌توان به سیورغال‌های اهدایی از سوی شاه عباس دوم به ملا علیرضا تجلی در اردکان و به سیورغال‌های اولاد میر عبدالمطلب متولی آستانه قزوین در منطقه بشاریات اشاره کرد (گلریز، ۱۳۳۷: ۹۰۳-۴؛ مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۱، سند شماره ۱۴: ۱۵۲-۳، نصرآبادی. بی‌نا: ۱۶۹).

۲. بتا بر شواهد موجود، بخشی از هزینه‌های ساختار دینی از راه پرداخت‌های ساختار سیاسی در قبال کارکردهای مشخص آن تأمین می‌شد (صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۱۱). در خصوص ارتباط خدمت ایدئولوژیک با دریافت املاک، برای مثال، می‌توان به یک گزارش نمادین از روملو (۱۳۵۷)، جلد اول: ۴۸۲-۳ اشاره کرد: روملو می‌گوید که «قاضی جهان وکیل» که از سادات سیفی قزوین و سخت‌مورد عنایت شاه طهماسب بود، پس از چندی از چشم شاه افتاد. در آخرین سال‌های زندگی قاضی جهان، به شاه طهماسب گزارش دادند که: «بعضی از قرای وقفی مدت مدیدی است که در تصرف اوست و به ملکیت به تحت تصرف خود در آورده. رأی گیتی نمای شاه دین پناه اقتضای آن فرمود که به اقبیح وجوه آن محال را تصرف او انتزاع نمایند و اجره‌المثل ایام گذشته را که مبلغ‌ها می‌شد، باز یافت نمایند» (روملو، ۱۳۵۷، جلد یکم: ۴۸۲-۳؛ به نقل از: صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۲۱).

بزرگان تصوف و شیوخ، به علمای تشیع اثنی‌عشری جابه‌جا شد (صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۰۵-۳۹۲). در واقع، هر چه از سده نخست حاکمیت صفویان دور می‌شویم، میزان وقف به مرقد‌های امامان شیعه، مراکز دینی شهری (مساجد شهری و مدارس دینی شهری) افزایش یافته و در مقابل از میزان وقف به صوفیان، خانقاه‌ها و مراکز تعلیم و تربیت صوفیانه کاسته می‌شد (صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۱۹). این تغییر، همچنین، در موضوعات وقف نیز قابل تشخیص است. در حالی‌که در سده نخست و به هنگام تسلط ایدئولوژی صوفی‌گری، زمین (آبادی) و مراتع (الکا) بیشترین موضوعات وقف بودند، در سده دوم حمام، دکان و مستغلات شهری به آن‌ها افزوده شده و نسبت بیشتری از موضوعات وقف را تشکیل دادند (صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۱۹). این امر نشانه‌های تغییر و تحولات ایدئولوژیک در ساختار دولت صفوی بود که تا حد تغییر مکان دفن شاهان صفوی از اردبیل به قم امتداد یافت. مهم شدن قم و مشهد و بی‌اهمیت شدن روزافزون اردبیل به‌عنوان محل اولیه تولید ایدئولوژی صوفی‌گری نماد دیگری از تحول ایدئولوژیک در ساختار دولت صفوی بود.^۱

تحلیل فوق از نظام ارضی ایران و مفصل‌بندی آن با نظام اداری-سیاسی و دستگاه ایدئولوژیک دولت تحلیلی در سطح کلان می‌باشد. باید خاطر نشان ساخت که در هر دو سده حاکمیت صفویان، تولید زراعی در سطح خرد براساس نظام بهره‌برداری مزارعه (سهم‌بری)^۲ و در برخی مناطق نزدیک به شهرهای بزرگ براساس نظام بهره‌برداری اجاره‌داری^۳ صورت می‌گرفت (نگاه کنید به: شاردن، جلد هشتم، ۱۳۴۵: ۲۶۸-۲۷۰ و ۲۷۶-۲۷۷؛

۱. البته شایان ذکر است که بقعه شیخ صفی همواره از سوی تمامی شاهان صفوی مورد توجه بود. این توجه در سده نخست به‌نظر ایدئولوژیک و در سده دوم بیشتر سیاسی می‌آید. در واقع، شاه عباس اول و شاهان صفوی پس از وی با وقف املاک به بقعه مذکور سعی در حفظ ارتباط سیاسی با شیخ صفی و پدران‌شان داشتند تا مشروعیت حاکمیت‌شان مخدوش نشود. ولی با تمامی این اوصاف، سده دوم حاکمیت صفویان سده فوق اردبیل و بقعه شیخ صفی به‌عنوان مراکز دینی ایدئولوژیک و در مقابل توجه بیشتر به قم و مشهد بود.

۲. گزارشات تاریخی ارائه شده در مورد ساختار نظام ارضی در ایران عصر صفوی حاکی از آن است که براساس منطق پنج عامل قرار داشت، یعنی آب، زمین، بذر، شخم و نیروی کار. ارباب و رعیت در یک مبادله اقتصادی، بر مبنای تدارک چند عامل از این پنج عامل، مالک سهم مشخصی از محصول پایانی بودند.

۳. اجاره ثابت دلالت بر سازمان تولیدی‌ای داشت که بهره مالکانه را به شکل ثابت (جنسی یا پولی) به ارباب منتقل می‌ساخت. در اجاره ثابت به شکل جنسی، رعیت سالانه مقدار مشخصی محصول به‌عنوان بهره مالکانه به ارباب تحویل داده و مابقی را خرج مصرف خود و خانواده و واحد تولیدش می‌کرد.

لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۲۵ و ۲۳۳؛ مینورسکی، ۱۹۴۳: ۲۲؛ منشی، ۱۹۷۸: ۷۷۴ و ۱۰۷۳ و ۱۱۰۳ و ۱۱۵۸). «بهره مالکانه» منطق و منبع استحصال ارزش اضافی مورد نیاز برای مدیریت سیاسی، نظامی، اداری و ایدئولوژیک سرزمین بود. این منطق استحصال، در طول حاکمیت صفویان، از آغاز تا پایان، هیچ تغییری نکرد؛ هر چند که عاملان ساختاری دریافت‌کننده این بهره مالکانه از امرای ایلی قزلباش در سده نخست به امیران غیر ایلیاتی در سده دوم تغییر کردند. در واقع، نظام ارضی ایران در طول حاکمیت صفویان همواره موقعیتی تابع‌گونه داشت و همواره مازاداش به بخش‌های دیگر (ایلیاتی یا شهری) منتقل می‌شد. این امر در نحوه مفصل‌بندی سطوح مختلف شیوه‌های تولیدی سه‌گانه (دهقانی، ایلیاتی و خرده‌کالایی شهری) ریشه داشت.

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، ضرورت ساختاری مدیریت متمرکز سرزمین از زمان حاکمیت شاه عباس اول و بعد آن تأثیرات عمیق ساختاری بر کلیت شکل‌بندی اجتماعی ایران گذاشت. از نشانه‌های این تأثیرات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تغییر نظام سیاسی-اداری، تغییر در عاملان خدمت سیاسی، اداری، نظامی و ایدئولوژیک، رشد تجارت و اقتصاد خردکالایی شهری، رشد و گسترش شهرها و معماری شهری، رشد و توسعه کشاورزی، به‌وجود آمدن شبکه حمل و نقل گسترده در داخل، رشد بازارهای داخلی و ارتباط آن با بازارهای خارجی، سکون و آرامش در داخل و روابط سیاسی حسنه با همسایگان که لازمه رشد تجارت و تولید خرده‌کالایی بود. همه موارد فوق تبعات نیاز حاکمیت متمرکز برای تأمین منابع مالی برای مدیریت متمرکز سیاسی، اداری و نظامی بود.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر تلاشی بود جهت تفسیر شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی در چارچوب رویکرد مفصل‌بندی (همزیستی) شیوه‌های تولید. در تحلیل‌های ساختارگرایانه ارائه شده در این مقاله سعی شد تا ایران عصر صفوی فارغ از بار مفهومی سلطانیسم، فتودالیسم یا آسیائیسم مورد بررسی قرار گیرد. همچنین، در این مقاله سعی شد تا از الگوهای پنهان ذات‌گرایانه، تقلیل‌گرایانه و تجربه‌گرایانه دوری جسته شود.

تحلیل ساختارگرایانه ایران عصر صفوی نشان داد شکل‌بندی اجتماعی ایران آن عصر بر یک ساختار بنیادین مبتنی بود، و آن عبارت بود از ساختار «ارائه خدمت (سیاسی، اداری، نظامی و ایدئولوژیک) برای حفظ محدوده سرزمینی، در قبال دریافت مالکیت». این ساختار می‌توانست بازیگران مختلفی را درگیر نماید. سده نخست عصر صفوی با بازیگری عاملان سیاسی-نظامی

ایلیاتی (قزلباش) و سده دوم با بازیگری عاملان سیاسی-نظامی غیرایلیاتی (عمدتاً امیران ارمنی و گرجی) مشخص می‌شود.^۱

تحلیل عمیق‌تر رابطه مبادله‌ای فوق و عاملان ساختاری ایفاکننده نقش خدمت در ایران عصر صفوی دلالت بر آن دارد که ایفاکنندگان این نقش سیاسی-نظامی هیچ‌گاه خاستگاه زراعی نداشتند، آن‌ها یا نمایندگان جامعه قبیله‌ای عشیره‌ای بودند (سده نخست) و یا نمایندگان جامعه شهری (سده دوم). در حقیقت، خلأ ساختاری وجود عاملان ایفاکننده نقش خدمت در بطن جامعه و اقتصاد زراعی علت اصلی حضور ایفاکنندگان شهری یا قبیله‌ای نقش مذکور بود. در این معنا، میل اقتصاد و اجتماع زراعی برای گرفتن خدمت از عاملان ساختاری شهری یا قبیله و در مقابل میل شدید عاملان مذکور به ارائه خدمت در ازای مالکیت در حوزه اقتصاد زراعی حاکی از آن است که اقتصاد زراعی، حداقل در دوره مورد بحث، فاقد سطح سیاسی-حقوقی و ایدئولوژیک بوده و برای حفظ خود نیازمند ارتباط با اجتماع ایلیاتی یا شهری بود.

خصصت‌های ساختار «مبادله خدمت با مالکیت» در طول حاکمیت صفویان بر وجود مفصل‌بندی مابین اجتماع دهقانی، شهری و عشایری دلالت داشت. با جابه‌جایی هریک از این سه خرده ساختار از موقعیت مسلط به موقعیت تابع، کلیت شکل‌بندی اجتماعی ایران دچار تحولات عمیقی می‌گشت. در سده نخست، سطح نظامی-سیاسی اجتماعات ایلی (قزلباشان) سطح مسلط و در مقابل اقتصاد و اجتماع دهقانی و شهری (خرده‌کالایی شهری) در موقعیت تابع‌گونه قرار داشتند. این در حالی است که سده دوم عصر صفوی با نزول قزلباشان از سطح مسلط و جایگزینی آن‌ها با امیران (لشکری و شهری) شهری همراه بود. در هر دو سده، اجتماع و اقتصاد دهقانی منبع اصلی تولید انرژی اقتصادی برای مدیریت سرزمین بود؛ هرچند که در سده دوم تولید خرده‌کالایی شهری تبدیل به منبع قابل توجهی برای سازماندهی به مدیریت سرزمین گردید و تا زمان اضمحلال سلسله صفوی تقریباً همچنان به‌عنوان یکی از منابع عمده اقتصادی برای مدیریت سیاسی باقی ماند.

۱. باید خاطرنشان ساخت که این تمایزگذاری در تاریخ عصر صفوی بر مبنای یک برداشت ساختارگرایانه عام از تاریخ صفویه صورت گرفته است و این به معنای آن نیست که در سده دوم عصر صفوی تمامی عاملان ساختاری مورد بحث وجهه غیرایلیاتی داشتند. با وجود اصلاحات شاه عباس اول، در مواردی همچنان عاملان ایلیاتی دارای برخی نقش‌های نظامی، اداری و سیاسی بودند؛ لیکن این امر ناقض ادعای تحول ساختاری در عاملان اینای نقش سیاسی-اداری و بدویژه نظامی در سده دوم نیست.

منابع

- افندی اصفهانی، عبدالله (۱۳۶۶) *ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء*، پنج جلد، به کوشش احمد حسینی، ترجمه محمدباقر ساعدی، مشهد: مؤسسه انتشارات آستان قدس رضوی.
- ترکمان، اسکندربیک (۱۳۳۴) *تاریخ عالم آرای عباسی*، دو جلد، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۶۹) *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: سمت.
- توسلی، غلامعباس و جمید عبداللهی (۱۳۸۲) «ایران‌شناسی مارکس‌گرا: ضرورت بازاندیشی»، *نامه علوم اجتماعی*، دوره جدید، شماره مسلسل ۲۱، مجلد ۱۱، شماره ۱: ۶۷-۹۲.
- اشپوهلر، ف (۱۳۸۰) «قالیبافی و نساجی» (در ایران عصر صفوی)، در: *تاریخ ایران، دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، مترجم دکتر یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی، صص ۳۷۳ الی ۴۰۲.
- حسینی استرآبادی (۱۳۶۴) *سید حسن بن مرتضی، از شیخ صفی تا شاه صفی*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی.
- خواندمیر، امیر محمود (۱۳۷۰) *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی*، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- رازنهان، محمدحسن (۱۳۷۴) «بررسی نقش سیاسی ایلات و عشایر در دوره صفویه» رساله دکتری تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.
- روملو، حسن (۱۳۴۹) *احسن‌التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- رویمرو، ه (۱۳۸۰) «برآمدن صفویان»، در: *تاریخ ایران، دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، مترجم دکتر یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی، صص ۷ تا ۱۶۰.
- رهریرن، کلوس میخائیل (۱۳۴۹) *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رید، جیمز، جی (۱۳۷۰) «ایماق قاجار»، ترجمه زهرا شمس تهرانی، *مجله ایران‌شناسی*، سال اول، شماره دوم: ۲۷-۳۸.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۷) *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سومر، فاروق (۱۳۷۱) *نقش ترکان آناتولی در تشکیل دولت صفویه*، مترجمین احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: نشر گستره.
- شاردن، ژان (۱۳۳۶ و ۱۳۴۵) *سیاحتنامه شاردن*، جلد سوم، چهارم و هشتم، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- شاردن، ژان (۱۳۷۴) *سفرنامه شوالیه شاردن*، جلد سوم، ترجمه اقبال یغمایی، چاپ یکم، تهران: توس.
- شیرازی، عبدی‌بیک (۱۳۶۹) *تکمله‌الخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی*، تهران: نشر نی.
- صفت‌گل، منصور (۱۳۸۱) *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران: انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- عبداللهی، حمید (۱۳۸۴) «مارکسیسم ایرانی و معضلات معرفتی و نظری آن»، *مجله اقتصاد و جامعه*، شماره ۵: ۳۳-۱۲۲.
- غفاری، احمد (۱۳۴۳) *تاریخ جهان‌آرا*، تهران: انتشارات حافظ.
- فریر، رانلد (۱۳۸۰) «تجارت در دوره صفویان»، در: *تاریخ ایران، دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه

- کمبریج، مترجم دکتر یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی، صص ۲۱۹ تا ۲۸۰.
- فوران، جان (۱۳۷۷) *مقاومت شکننده*، تاریخ تحولات اجتماعی در ایران از صفویه تا سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول.
- قمی، احمد (۱۳۵۹-۶۳) *خلاصه‌التواریخ*، به تصحیح احسان اشراقی، ۲ جلد، تهران: دانشگاه تهران.
- گلریز، محمدعلی (۱۳۳۷) *مینو دریا یا باب‌الجنت*، تهران: دانشگاه تهران.
- لچت، جان (۱۳۷۷) *پنجاه متفکر بزرگ معاصر*، از ساختارگرایی تا پساامدرنیته، ترجمه محسن حکیمی، تهران: انتشارات خجسته، چاپ اول.
- لمتون، ا.ک، س (۱۳۴۵) *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۵) *مکتب‌ها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه*، ترجمه جواد قاسمی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- مدرسی طباطبائی، حسین (۱۳۶۱) *برگی از تاریخ قزوین*، قم: کتابخانه عمومی آیت‌اله مرعشی نجفی.
- مشیزی، میرمحمد سعید (۱۳۶۹) *تذکره صفویه کرمان*، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: نشر علم.
- مزاوی، میشل (۱۳۶۳) *پیدایش دولت صفویه*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۸) *سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
- نصرآبادی، محمدطاهر (بی‌تا)، *تذکره نصرآبادی*، به کوشش وحید دستگردی، بی‌جا: کتاب‌فروشی فروغی.
- نعمانی، فرهاد (۱۳۵۸) *تکامل فتوالمیسم در ایران*، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ولی، عباس (۱۳۸۰) *ایران پیشاسرمایه‌داری*، تاریخ نظری، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: نشر مرکز.
- ویتنر، اچ، جی، جی (۱۳۸۰) «علوم ایران در روزگار صفویان»، در: *تاریخ ایران، دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، مترجم دکتر یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی، صص ۲۸۱ الی ۳۱۰.
- هیلنبراند، رابرت (۱۳۸۰) «هنرهای ایران در دوره صفوی»، در: *تاریخ ایران، دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، مترجم دکتر یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی، صص ۴۹۶ الی ۵۳۳.
- هینس، والتر (۱۳۶۲) *تشکیل دولت ملی در ایران*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.

Altusser, Louis (1969), *For Marx*. Allen lance: the Penguin Press. London.

Altusser, Louis (1970), *Reading Capital*, translation by Ben Brewster. Verso. London. UK.

Chardin, Jean. (1811). *Voyages du Chevalier Chardin en Perse et autres lieux de l'Orient*. Paris: le Normant. Volumes I, IV, VII.

Lane, A. (1957). *Later Islamic Pottery*. 2nd ed. London.

7000 years of Iranian Art. (1964). Washington.

Minorsky, Vladimir (ed). (1943). *The Tadhkirat al-Muluk. A Manual of Safavid Administration*. London: GMS n.s. XVI.

Monshi, (1978). *History of Shah Abbas*. Translated by Roger M. Savory in two volumes. Boulder: Westview Press.

Reid, James, J. (1983). "*Tribalism and Society in Islamic Iran*". undena.

Raatgever, Reini (1985)., *Analytic Tools, Intellectual weapons: The discussion among French Marxist anthropologists about the identification of modes of production in Africa*. In *Old Modes of Production and Capitalist Encroachment. Anthropological Explorations in Africa, 1985.*, Edited by Win Van Binsbergen and Piter Geshiere. Routledge and Kegan Paul Plc. UK.

Smith, John Masson (1978). "*Turanian Nomadism and Iranian Politics*". *Iranian Studies*. Volume 11: 57-81.

حمید عباداللهی عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه گیلان است. علایق پژوهشی ایشان در زمینه جامعه‌شناسی تاریخی می‌باشد.

email: h-ebadollahi@hotmail.com